



گفت و گو با اشرف رجبی که با وجود بیماری توانسته مشکلات را کنار بزند و به زندگی برگردد

## عاشق رنگ و نقاشی ام

ندا اظهري



عادت کرده ایم درباره هر چیز و هر کسی نظر بدهیم؛ بی آن که بدانیم در زندگی او چه می گذرد. کاش درباره شرایط آدم ها از روی ظاهرشان قضاوت نکنیم. اشرف رجبی قامت کوتاهی دارد. ژاکتی قرمز به تن و شالی آبی رنگ به سر دارد و به گفته خودش عاشق رنگ آبی است. ظاهرش بیانگر آدمی است که مشکلی ندارد اما پای درد دل هایش که می نشینم، با صدای گرم و لبخندی که روی لب دارد، از دردهایی می گوید که فقط خودش از آنها و زجرهایی که در تمام این سال ها کشیده خبر دارد.

اشرف دی ماه ۵۳ متولد شد. پدر و مادرش از دوسه سالگی به بعد متوجه شدند فرزندشان به نرمی استخوان یا راشیتیزم مبتلاست و سال هاست با این بیماری دست و پنجه نرم می کند. به خاطر پرانرژی بودن پاهایش مدام زمین می خورد. والدینش هر کاری در توانشان بود برای بهبود او انجام دادند تا این که در هفت سالگی، او را به تیغ جراحی سپردند به این امید که اشرف درمان شود و بتواند راحت قدم هایش را روی زمین بگذارد. همان موقع، مصادف شد با جنگ ایران و عراق و داروهایی که باید برای بهبود بیماری اش مصرف کند، در بازار پیدا نمی شد و همین استفاده نکردن مداوم از داروها باعث شد بیماری اش عود کند و مشکلات دوباره آغاز شود. وضع به همین منوال سپری می شد تا این که اشرف در سش را تمام کرد و دیپلم گرفت. بعد از عمل همچنان دردهای شدید ادامه داشت به طوری که مدت زمان زیادی قادر به ایستادن یا راه رفتن نبود.

این دردها به حدی شدید بود که می گوید: «بعد از طی مسیری بسیار کوتاه، از درد مجبور می شدم روی زانوهای خود حرکت کنم». همان عملی که در هفت سالگی انجام داد، باعث بسته شدن صفحه های رشدی استخوان هایش شد و در نتیجه از نظر قدی رشد نکرد.

آخرین فرزند خانواده بود به همین دلیل کودکی بسیار تنهایی داشت. سه خواهر و برادرش همه در جوانی ازدواج کرده بودند. در زمان کودکی و در روزهای پنجشنبه و جمعه که مدرسه نمی رفت، تنها تفریح اش نقاشی کردن و دوچرخه سواری بود. دیپلم اش را که گرفت، برادرش او را در کلاس های نقاشی و طراحی موزه رضا عباسی ثبت نام کرد و از آنجا بود که نقاشی را با جدیت دنبال کرد. با استعداد و جدیتی که داشت، دوره ها را پشت سر هم و به سرعت طی کرد و به دوره رنگ روغن رسید. اما بعد از آن به دلیل مشکلات حرکتی ای که رفت و آمد با ماشین و خیابان ها برایش دشوار بود، آموزش را نیمه کاره رها کرد.

در تمام این سال ها با درد خو گرفته بود و بعد از عملی که در همان سال های نخست کودکی انجام داد، دیگر به دنبال درمان نرفت. آن زمان حدوداً ۲۴ ساله بود که مدتی به عنوان منشی در مطب پزشک خودش در نزدیکی محل سکونتشان مشغول کار شد. منزلشان در

طبقه چهارم آپارتمانی بود که آسانسور نداشت و او مجبور بود هر روز پله ها را با شرايطی که داشت بالا و پایین برود. او حتی به دلیل دردهای شدیدی که داشت سه ماه نتوانست از خانه خارج شود.

### شروعی دوباره

برادرش اشرف را خیلی دوست داشت و می خواست هر طور شده درمان شود. با پیگیری های خود پزشک بسیار خوبی به او معرفی کردند که به قول اشرف، زندگی جدیدی به او داد. او می گوید: «این پزشک فوت کرده و من هنوز هم که به یاد آن پزشک می افتم افسوس می خورم که چنین پزشکی دیگر وجود ندارد. دکتر فیروز مددی، علاوه بر پزشک بودنش، حکیم و طبیب بود». اشرف بار دیگر بعد از سال ها، در ۲۵ سالگی زیر تیغ جراحی رفت و اشرف توانست سلامتی اش را تا حد زیادی به دست آورد. یک سال طول کشید تا چوب های زیربغلش را کنار گذاشت.

در ادامه درمان هم با کمک آب درمانی و فیزیوتراپی سعی کرد بهبود یابد، اما حتی فیزیوتراپی هم نمی توانست خم شدگی زانوهایش را کاهش دهد و همین باعث شد اشرف سراغ ورزش برود که در نهایت برایش معجزه کرد به طوری که یک روز توانست به راحتی روی پاهایش بنشیند و خم شدن پاهایش به مرور بهبود یافت. او می گوید: «یادم می آید روزهای اولی که باشگاه می رفتم حتی دستگاه های بدون وزنه هم برام سنگین بودند و از پشیمان بر نمی آمدم.»

اشرف حالا ۱۷ سال است که ورزش می کند و جزو اولین ورودی های رشته مربیگری ورزش معلولان در مؤسسه رعد بوده است. او رشته مربیگری ورزش معلولان را در مقطع کاردانی و کارشناسی را سال گذشته در رشته مدیریت امور فرهنگی ورزشی به اتمام رساند. در صورتی که سال ها نقاشی کرده، اما رشته ای را که در

آن تحصیل کرده خیلی دوست دارد. زمانی که تصمیم گرفت وارد دانشگاه شود، یکی از استادانش اصرار داشت که با توجه به استعدادی که اشرف دارد، وارد رشته گرافیک شود.

گرافیک رشته پرخرجی بود و اشرف با پرداخت هزینه های بالای این رشته مشکل داشت. اما به طور اتفاقی متوجه شد که رشته جدیدی به نام مربیگری ورزش معلولان در فهرست رشته هایی است که می تواند انتخاب کند. این رشته دقیقاً همان چیزی بود که او دنبالش بود.

با توجه به این که سال ها به طور تجربی ورزش می کرد و همیشه دوست داشت تجربیاتی را که در این سال ها کسب کرده در اختیار کسانی قرار دهد که مشکلاتی مانند خودش دارند، این رشته را انتخاب کرد و در این مسیر هرگز پشیمان نشد چرا که در کنار آن نقاشی را هم ادامه داده است.

او می گوید: «من از نقاشی، همان رنگ و نقاشی را دوست دارم و خیلی کارهای گرافیکی به کار نمی آید. من عاشق رنگم اما انتخاب رشته ای غیر از گرافیک باعث نشد از رنگ و نقاشی دور بمانم.»

اشرف در حال حاضر در نقاشی حرف های زیادی برای گفتن دارد و در زمینه رنگ روغن، آبرنگ، طراحی و چهره فعالیت می کند و حتی سفارش هم می گیرد و به هنر جوهای خودش آموزش طراحی هم می دهد اما هنوز جای ثابتی برای کار ندارد.

### دست و پنجه نرم کردن با بیماری

اشرف می گوید: «وقتی کسی ظاهر من را می بیند می گوید تو که مشکلی نداری، اما من روی این اسکلت و استخوان ها راه



می روم و می دانم که چه دردی را تحمل می کنم و چه مشکلاتی را گذرانده ام. حرف های زیادی در تمام این سال ها شنیده و مستخره شده ام.

هیچ کس تصور نمی کرد من چنین توانایی هایی داشته باشم، اما وقتی با مؤسسه رعد آشنا شدم و دوستانی را می دیدم که مشکل من در برابر مشکلات آنها شاید ۲۰ درصد بود و مشکلات آنها ۸۰ درصد؛ همین به من روحیه می داد و می توانستم با انگیزه بیشتری جلو بروم. به جرأت می توانم بگویم که رعد تنها جایی است که می آیم و واقعا از حضور در اینجا و در کنار دوستان لذت می برم.»

بیماری اشرف هنوز هم وجود دارد و او سعی کرده با او کنار بیاید و باید مراعات کند و داروهای کلسیم مصرف کند. از طرف دیگر، مصرف زیاد کلسیم کلیه هایش را به سمت سنگ ساز شدن پیش برده است.

او می گوید: «در کنار همه این کارها، با پایین نگه داشتن وزنم تلاش کرده ام از روند پیشرفت بیماری جلوگیری کنم چون این بیماری در نهایت منجر به آرتروز و درد بسیار شدیدی خواهد شد اما بهزیستی در حال حاضر بیماری من را به عنوان معلولیت قبول نمی کند.»

